

سخنی پیرامون توحید و وحدت عددی

بعضی از اهل نظر مدعی شده اند که تلقی صحابه و علما و متکلمین و حکمای بزرگ مثل ابن سینا از توحید به گفته او وحدت عددیه است و تا یک هزار سال بعد از هجرت، این تلقی وجود داشته و همه بر آن بوده اند و هر چند در کلمات معجز آیات حضرت امیرالمؤمنین و سیدالموحدین، علیه السلام، توحید خالص و حقیقی و وحدت صرف بیان شده است، از این همه اعظم علم و معرفت تا قرن دهم هجرت، کسی به درک و فهم نایل نشده است و در واقع همه صحابه عالی قدر و بزرگان علما و اکابر متکلمین و حکما را تخطئه کرده، در مسأله توحید، که اساس همه معارف است، جاهل و غیرموحد معرفی می نماید.

لذا برای بررسی این موضوع با استعانت از خداوند متعال جسارت ورزیده، در مشهدی که سخن گفتن از آن، حق بزرگان - از پرورش یافتگان در مکتب اهل بیت، علیه السلام، است - حضور یافته، در صف نعال به استفاضه و استفاده می نشینیم.

بود که صدرنشینان بارگاه قبول نظر کنند به بیچارگان صف نعال

و باشد که با توحیدی که آن بزرگان داشته اند و آن را متلقی از دلالت عقل و برهان و هدایت وحی و قرآن دانسته اند، در حد استعداد و ظرفیت بصیرت خود آشنا شویم و ربط آن را با وحدت عددی بررسی نماییم و با توحیدی که این اهل نظر تا قرن دهم آن را از نظر اکابر علما مستور و همه را از آن محجوب می داند، آشنا گردیم. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

بدیهی است «هر شیء بما انه شیء واحد فی الخارج لیس شیئین فهو واحد یقال له هذه الشیء واحد»؛ همه ی اشیا، هر کدام به این لحاظ که خود در خارج شیئی هستند واحدند؛ زید واحد است. عمرو واحد است. فرشته واحد است. مسیح واحد است. روح القدس واحد است. خداوند متعال، جل و اسمه، واحد است. هر شیئی بنفسه واحد است.

و به همین معنا تثلیث مسیحیت باطل است؛ زیرا شیء واحد (الله تعالی) یک شیء است و سه شیء نیست؛ و اگر مرکب از سه شیء خارجی و واقعی را واحد بدانند مثل سایر اشیا مرکبه و غیر بسیطه، و بگویند مرکب از ثلاثه

واحد است مثل سایر مرکبات که هر کدام واحدند، قول به ترکیب است و توالی فاسده بزرگ دیگر بر آن مترتب می باشد.

وحدت (الله) به این معنا اگر چه ضروری الثبوت است و من القضايا التي قياساتها معها است و در مثل این وحدت باری تعالی متفرد نیست، لکن به لحاظ نفی تثلیث نصاری و این که شیء واحد سه شیء نیست، در مسأله توحید مورد توجه واقع شده است و این وحدت که یک شیء واقعی، دو شیء واقعی و بیشتر نیست وحدت عددی هم شمرده نمی شود و به عبارت دیگر، یک چیز یک چیز است.

و این منافات ندارد با این که می گویند: اشیاء ممکن همه به حکم: کل ممکن زوج ترکیبی مرکب من الموجو و الماهیه مرکب از دو چیز می باشند زیرا این تحلیل در ذهن است و در خارج دوشیء، مورد اشاره مستقل به عنوان وجود و ماهیت نیست، و بنابر قول به اصالة الوجود ماهیت امری اعتباری است و واقعی و حقیقی نیست، و بنابر قول به اصالة الوجود ماهیت امری اعتباری است و واقعی و حقیقی نیست، و بنابر اصالة الماهیه هم وجود امری اعتباری و غیر حقیقی است.

و گاه مراد از واحد و وحدت شیء، کونه واحداً من جملة كالعشرة او الالف او الاكثر است، که این وحدت را می توان وحدت عددی گفت و لکن وحدتی که در توحید (الله) مقصود است، نیست؛ بلکه شرک صریح است و چنانکه بعضی از بزرگان فرموده اند «در روایت شریح بن هانی، مراد از واحدی که اطلاق آن بر خدا جایز نیست همین است و همین وحدت عددیه است که از باری تعالی منفی است که واحد از آحاد و اعداد باشد».

و معنای دیگر از واحدیت و وحدت، احدیت شیء و بساطت ذاتی و خلوص و تنزه آن از ترکیب و تبعض و تجزء است که این معنا اگر چه از معانی عالیه توحید و مستفاد از سوره ی مبارکه توحید است، با وحدت عددی (الله) که ناظر مذکور آن را به همه تا قرن دهم نسبت داده و همه را رمی به اشتباه و خطا کرده است، مربوط نیست.

و گاه گفته می شود فلان شیء واحد است، زید واحد است و دو زید نیست؛ یعنی دو فرد ندارد و یک زید است و تکرر و تعدد ندارد، یا انسان یعنی الحقیقة التي تقال علی زید و بکر و جابر و سائر افراد انسان واحد است و دو حقیقت نیست، خدا هم واحد است و دو خدا نیست، این وحدت هم برای خدا ثابت است. چنانکه برای زید با مشخصاتی که دارد فرد دیگر نیست، برای خدا نیز فرد دیگر نیست.

و به عبارت دیگر تعدد خارجی هیچ یک از زید و عمرو و هر جزئی و تعدد مفهوم انسان و حیوان و چه جزئی حقیقی یا اضافی یا کلی باشد و هم چنین تعدد (الله) قابل تصور نیست.

اعلام شخصیه و اشخاص و افراد و ذات و یگانه و یکتای الوهیت که هر یک همان خود هستند، نمی شود مکرر و متعدد باشند و دو عدد باشند و دو زید و دو خدا قابل تصور نیست.

و اگر مفهوم چیزی کلی باشد و منحصر در فرد، باز هم به این حساب نه آن مفهوم کلی و نه آن فرد خاص مکرر نخواهند شد. چنانکه اگر هم افراد متعدد داشته باشد، هر یک از آن افراد تکرر و تعدد ناپذیرند. بنابراین این وحدت برای (الله) چه علم شخصی و چه کلی منحصر در فرد باشد ثابت است.

و به تعبیر دیگر می گوئیم «این شیء واحد است» دو معنی دارد؛ یکی این که یک شیء است و دو شیء و بیشتر نیست که معنایش بدیهی و ضروری است و لذا نصاری در عقیده به این که الله سه شیء است، خلاف ضرورت ظاهر و بین گفته اند.

معنای دیگر این است که این شیء ثانی ندارد و به عبارت دیگر این ذات متشخص به تشخصات خاصه خود که زید است ثانی ندارد و واحد است. عمرو هم به این معنی واحد است و تکرر ندارد. این درخت و این سنگ و این برگ درخت و این مورچه و این میکروب و این سلول و آن خورشید و ماه و کهکشان و این و آن و کوچک و بزرگ و جبرئیل و میکائیل و خداوند متعال همه هر یک واحدند و به امتیازات خاصه و مشخصات معلومه خود ممتاز و مشخص هستند، و اگر صاحب این وحدت نباشند هر چیزی چیز دیگر و همه چیز و هر شیء همه اشیا می شود و چیزی مورد اشاره نخواهد شد و اگر مشار الیه شد، آن چیز واحد خواهد بود.

این مطلب حتی در حقایق نوعیه یا جنسیه مثل انسان و حیوان و جواهر و اعراض نیز جاری و صادق است. انسان حقیقت واحده ای است که بر زید و عمرو و بکر و همه افراد انسان اطلاق می شود. اما این حقیقت واحد است و ثانی ندارد.

البته باید متوجه بود غرض از این که ثانی ندارد این نیست که نوع حیوان منحصر به انسان است و بقر و فرس مثلاً وجود ندارد، بلکه مقصود این است که خود آن تکرر و تعدد ندارد.

بنا علی ذلک، الله جل اسمه، واحد است، ثانی و دومی ندارد و ممکن نیست داشته باشد. زیرا ثانویت و دو بودن بدون ما به الامتیاز قابل تعقل نیست و با ما به الامتیاز، شیء ماله الامتیاز تکرار او و دومی او نخواهد بود. نه از باب

این که در اثبات توحید خدا می گویند اگر دو باشند و شریکی برای او باشد تعیین و تشخیص آنها از یکدیگر لامحاله بما به الامتیاز است و لازم آن ترکب ذات از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک است، بلکه از نفس همین جهت که لازم وجود مکرر زید تشخیص او است؛ زیرا الشیء مالم یتشخص لم یوجد و بدون تشخیص او از زید تکرار او و تعدد او نخواهد بود و قابل اشاره و قابل خطاب نمی باشد.

البته خداوند متعال با سایر اشیا از این جهت فرق دارد که اشیا بعضی با بعضی دیگر شباهت دارند و از بعضی جهات مثل یکدیگرند؛ ولی خداوند متعال بی شبه و نظیر است مثلاً اشیا با هم در جهت امکانیت و مخلوقیت و احتیاج به غیر و جوهر یا عرض بودن و نوع و صنف و شباهت دارند و مثل یکدیگرند مثلاً زید مثل عمرو و مثل بکر انسان است و عمرو و بکر هم مثل او انسانند و همه فی الجمله مشابه و ممثال و مشاکل یکدیگرند، اما خداوند متعال از این مماثلت و داشتن مثل منزله است؛ و لیس کمثله شیء است و توصیف به جزئیت و کلیت نمی شود.

مگر بنابر این که وجود را حقیقت واحده و مشترک معنوی بین واجب و ممکن بگویند که هر چند وجود ممکن را در طول وجود واجب و اختلاف را به مراتب و شدت و ضعف بگویند، بالاخره مثلثت فی الجمله بین واجب و ممکن خواهد بود و بالیس کمثله شیء بطور مطلق منافات دارد و به عبارت دیگر وحدت خدا به این معنا که تکرر و تعدد ندارد با اشیا دیگر این فرق را دارد که اشیا دیگر هر کدام واحد حقیقتی از حقایق کلیه و فردی از افراد آن می باشند که آن واحد به اصطلاح جزئی و آن حقیقت کلی است؛ مثل زید که فرد انسان است و اگر هم در فردیت واحد باشد، واحد عددی است هر چند فرد منحصر آن کلی و حقیقت باشد. غیر خدا همه به این ملاحظه هر چند باشند و وحدت اگر داشته باشند وحدتشان عددی است ولی خداوند متعال که منزله از توصیف به جزئیت و کلیت است وحدتش به همان معنایی است که گفته شد که تعدد و تکرر در او نیست، نه این که وحدتش عددی باشد تا غیر او و عدد دیگر برای او قابل تصور باشد.

بلی! چنانکه گفتیم ممکن است بنابر این نظر که وجود مقول و به تشکیک و ذی المراتب است، وحدت وجود حق را کسی وحدت عددیه بگوید. چنانکه ظاهراً اشکال سید احمد کربلایی به محقق اصفهانی همین بوده است که بنابر این معنا وحدت حق، عددیه خواهد بود و غیر آن قابل تصور است.

توضیح این مطلب چنین است که گفته می شود هر واحدی که موصوف شود به این که خودش خودش می باشد و غیر او او نیست و از او مسلوب است، وحدت آن وحدت عددی است و از وجود حق بنابر قول به تشکیک غیر او مسلوب است و غیر او او نیست و در مقابل این وحدتی است که صرف وحدت است و هیچ غیری از او

مسلوب نیست؛ اگر چه او هیچ یک از آن اغیار نیست و به عبارت دیگر بنابر بسیط الحقیقة کل الاشياء و لیس بواحد منها گفته می شود و جود هیچ شیئی، مسلوب از حق و غیر حق نیست و همه محاطند و او محیط و همه مملو کند و او مالک و همه مقهورند و او قاهر و او بر همه احاطه و جودیه دارد؛ واحد است و یگانه است در عین این که هیچ یک از اشیا نیست، همه او هستند و غیر او نیستند ولی او هیچ یک از آنها نیست. او غیر هر یک از آنها است ولی آنها غیر او نیستند.

بالاخره با مثل این بیان که شاید کمال مقصود آنها با آن ادا نشده باشد می گویند هر چه غیر از این معنا باشد سر از وحدت عددی در می آورد، و وحدت حق و وحدت صرفه و بالذات و غیر محدود و غیر متناهی است و با سلب وجود اشیا از وجود او محدود و مقهور این سلب می شود. بنابر این می گویند مثلاً تا قرن دهم کسی از صحابه و اجله علما و متکلمین و حکما سر از معنای توحید خدا در نیاورده و آن را نفهمیده اند و آن توحید و عدم تعدد و تکثر که برای همه اشیا گفتند مادام که با این توحید که عدم امکان تصور غیر حق و مسلوب از حق است توأم نباشد توحید نیست و هر وحدتی که به سلب غیر، از واحدی باشد وحدت نیست. حتی بنابر قول به اصالة الوجود و قول به تشکیک و ذی المراتب بودن وجود، چون بنابر آن وجود مراتب نازله غیر از وجود حق و مسلوب از او است.

این معنا همان وحدت شخصی وجود و اعتباری و غیر حقیقی بودن متعینات (به کسریا) است و حق بودن و غیر مسلوب بودن ارض و سما و حجر و مطر و انسان و ملائکه و حیوان از او است و سلب او از وجودات متعینه به تعینات مختلفه است که او هیچ یک از اینها نیست و اینها هم چیزی حقیقی نیستند و اگر باشند و همه او هستند و غیر از او چیزی نیست؛ و لیس فی الدار غیره دیار. آنکه و آنچه حقیقت است او است و آنچه اعتبار و غیر حقیقی است او نیست و او بر آن متعین به آن اعتبار صادق نیست.

به هر حال هر تعبیری ادق و ارق از این داشته باشند وحدت شخصی وجود و توحیدی است که به قول ایشان صحابه و اجله علما و حکما آن را در نیافته بودند و اهل مکاشفه و شهود به آن رسیده اند.

ما عرض می کنیم با هر پیام و تقریر که این مطلب ادا شود، از دعوت قرآن و انبیا این معنا ظاهر نیست و صحیح نیست که کسی بگوید دعوت انبیا این معنا ظاهر نیست و صحیح نیست که کسی بگوید دعوت انبیا به توحید که اساس و اصل دین است از آدم تا حضرت خاتم، صلوات الله علیهم، تا قرن دهم بر همه مخفی مانده است و بلاغ مبین در آن انجام نشده و همه در ضلالت و اگذار شده اند و بعثت انبیا تا قرن دهم بی حاصل بوده است.

متبادر از دعوت قرآن و همه انبیا بینونت مخلوق و خالق و اصنام و مسیح و آلهه با الله و واقعیت و خارجیت وجود آنها است.

متبادر از دعوت آنها و حدة الموصوف بالخالقیه و الراضیه و من له الاسماء الحسنی و عدم الوهیت غیر از او است لکونه موصوفاً بما یضاد هذه الاسماء من العجز و الجهل است و لا اله الا الله، نفی الوهیت همه و هر چیزی است که فاقد این صفات است و اثبات آن برای الله واحدی است که شریک و نظیر و عدیل و مثل و نظیر برای او که حقیقتش از توصیف به کلیت و جزئیت منزه است نیست. همه غیر او هستند و او غیر از همه است چنانکه همه هم غیر هم هستند و صادق بر دیگری نیستند. این توحیدی است که در حدفهم بشر است و انبیا آن را تبلیغ کرده و تفهیم آن میسر است. خواه آن را شما وحدت عددی بگویید یا از این عدم امکان فرد دیگر آن که مثل فرد حقایق کلیه ذات الافرار نیست، آن را عددی ندانید. این توحید است. اصلاً در توحید مستفاد از قرآن کریم اثبات غیر (الله) به عنوان مخلوق و مرزوق و فقیر و جاهل و عاجز و مملوک و العزیز به و الذلیل له و اصنام و معبود های دیگر و ملائکه و همه و همه منظوری است و از توحید ذات و صفات، نه نفی ذوات سایر کاینات و مخلوقات مقصود است و نه غیر او او نبودن مضر است و در مثل قوله تعالی «افی الله شک فاطر السماوات و الارض» هم توحید خدا و وحدانیت او در فاطریت آسمانها و زمین ثابت است و هم آسمانها و زمین وجودشان و تحققشان ثابت است نه این که او از هر یک از آنها مسلوب و هیچ یک از آنها از او مسلوب نباشد. آیا کسی از این آیه کریمه ی فطر، معنایی از آسمانها و زمین که غیر مسلوب و غیر قابل سلب از خدا باشد می فهمد؟!

ما به این آقایان عرض می کنیم شما را به خدا این کشف و شهودهایی را که برای خود یا دیگری مدعی هستید پیش خود نگهدارید و مسلمانان و اهل قرآن و کسانی را که به قول شما به مرتبه کشف و شهود نرسیده اند به حال خود بگذارید تا به کار دنیا و آخرت خود پردازند و از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و ریاضت و شرعیّه باز نمانند و این معنای توحیدی را که بعضی می گویند بسا یهود و نصاری و مجوس بلکه بت پرستها هم داشته باشند باز گو نکنید، بلکه برای خود حفظ کنید «حتی یکشف لکم ما تقولون».

و حاصل این که وحدت ذاتی الله مضا د با تکثر و تکرر است و این وحدت منافات با این ندارد که مصداق عناوین کلیه ای باشد که عنوان ذات (الله) نباشد مثل (اله) و (معبود) و (خالق) و (رازق) که در خارج یا عندالعرف به حق یا به اشتباه و غلط بر غیر او اطلاق شود؛ مثل لا اله الا الله یا لا خالق الا الله یا معبود الا الله که در مثل این نفی و اثبات و توحید اگر چه عددی باشد، وحدت ذاتیه (الله) که این صفات غیر ذاتی را از غیر او نفی می کنیم و برای او اثبات

می نماییم محفوظ است و این غیر از وحدت عددی (الله) به آن گونه که مشرکین گمان می کردند و شرح خواهیم داد، می باشد که (الله) از آن منزّه است.

و به عبارت دیگر، الهیت و معبودیت و خالقیت از صفاتی است که اگر برای غیر خدا هم ثابت شود، با توحید ذات منافات ندارد. هر چند اثبات این صفات برای غیر خدا بالذات، مثل اصل وجود غیر (الله) ممکن نیست و این صفات هم همه برای غیر خدا در همان محدوده ی امکان و نیاز به غیر قرار دارند و در واقع توحید خدا به این صفات به حکم شرع و به هدایت شرع ثابت است که این شرک و مشارکت را ممنوع و باطل اعلام کرده و «ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آباءکم» فرموده است.

و از مثل کریمه «انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین» هم بسا همین معنا استفاده شود که اگر چنین معنایی باشد، باید باذن الله و حجة من عندالله و من عند نبیه باشد و لکن چون چنین شئونی به کسی واحدی حتی ملائکه اعطا نشده است، خداوند در این شئون توحید و تفرد دارد.

و خلاصه در الفاظ و اسمایی که عنوان ذات (الله) نیست، اگر به (الله) به مناسبت خصوص بعض صفات و صدور بعض افعال اطلاق می شود بر غیر (الله) اگر تنازلاً و تشریفاً یا از تنگی قافیه اطلاق شود و غیر الله هم بقدره الله تعالی صاحب آن وصف دانسته شود، باید باذن الله باشد؛ مثل علیم که در قرآن هم بر خدا اطلاق شده که علمش بالذات است و مسبوق به جهل و قابل لحوق عدم به آن نیست و هم بر بنده که نه فقط علمش بلکه ذاتش و وجودش مسبوق به عدم است اطلاق شده است؛ مثل (و بشروه بغلام علیم).

در مورد (إله) چون پرستش غیر (الله) مجاز نیست و صاحب اختیارهایی را که برای بتها قائل بودند، بالذات باطل و برای مثل ملائکه غیر ثابت و غیر واقع است، همه از غیر الله نفی شده است که چنین شئونی برای چیزی و کسی قرار داده نشده است و مثل صفت معبودیت و الهیت هر چند از صفات ذات و به عنوان ذات، نیست بلکه معبودیت آن به عبادت غیر و حادث است مختص به ذات اقدس (الله) است و عبودیت و پرستش غیر الله مجاز نیست.

در واقع این توحید، هم از اعمال جوانح است و هم جوارح، هم عقیده است و هم عمل.

و حاصل این که در مسأله ی توحید، گذشتگان و بزرگان دین و مذهب بیراهه نرفته اند و عقاید آنها در الهیات و توحید متلقای از قرآن و هدایت اهل بیت، علیهم السّلام، بوده است.

آنجا که وحدت عددی بوده است عنوان ذات نبوده و در آنجا که عنوان ذات بوده به وحدت ذاتی قائل و معتقد بوده اند.

جهت روشن شدن مطلب کلام را ادامه می دهیم.

اگر تلقی مشرکین که به تعدد آلهه معتقد بودند از دعوت حضرت رسول اعظم، صلی الله علیه و آله و سلم، وحدت عددی اله، بلکه (الله) بوده است و لذا می گفتند: «اجعل الالهة الها واحداً ان هذا لشیء عجاب»؛ معلوم است به این جهت بوده که آنها در اندیشه خود معنایی کلی از (اله) داشته اند که آن را صادق بر کثیرین و افراد متعدد می دانسته اند که مثلاً در مقام شمارش و تعداد سیصد و شصت بت و الهه داشته اند.

این دلیل این نیست که تلقی مؤمنان و کسانی که با دعوت آشنایی می یافتند همه و مخصوصاً خواص، مثل جعفر طیار و حمزه سیدالشهداء و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و دیگران این بوده است و فقط به این اکتفا می شده است که سیصد و شصت عدد را یک عدد بگویند. هر کس مطالعه در تاریخ اسلام و سیر دعوت حضرت رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، داشته باشد می داند که برداشت صحابه عالیقدر آن حضرت و حضرات ائمه طاهرین، علیه السلام، و بعدهم علما، محققان، اندیشمندان، حکما و همه ی مردم و حتی آن اعراب طرف خطاب قرآن که ایمان آوردند از دعوت به توحید و به گفته شما وحدت عددی این نبوده است که توحید و وحدت عددی (الله) مثل وحدت بت و چیزهایی است که خودشان می ساخته اند و یک نفی و اثبات ساده و بی اهمیت و بی ارزش است و لا اله الا الله هم - العیاذ بالله - مثل لا اله الا العزی است، هر دو وحدت عددی (اله) است و اگر ابتدا می گفتند (اجعل الالهة الها واحداً) بعد با آن همه توصیفی که در قرآن کریم از (الله) شده است مقصود و معنای این جمله را دریافته و دانسته و شناخته بودند که مسأله مجرد وحدت عددی (اله) نیست و الهی که قرآن فقط الوهیت او را تبلیغ می کند و خلق الله را به آن دعوت می نماید (الله) است که ذاتاً واحد است، الهی است قادر علیم حکیم رحمان رحیم بصیر خبیر عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال و... و سنگ، چوب، جماد، مأکول و غیره و؟ فاقد فهم و درک نیست و لا اله الا الله مثل لا اله الا العزی نیست که فقط وحدت عددی (اله) باشد.

این کلمه توحید نفی الوهیت صنم و لات و عزی و الهه غیر الله است، برای این که فاقد کمال و علم و شعور و قدرت و... هستند و اثبات الوهیت الله است که خالق سماوات و ارضین است.

می فهمیدند که (لا اله الا الله) فقط انشاء یا اخبار از الوهیت الله که یکی از این آلهه است نیست، بلکه اعلان عدم امکان الوهیت آنها و انحصار آن در (الله) واحد بالذات است.

به نظر ما این وحدت، وحدت عددی نیست که با اثبات آن برای بت ساخته شده از مأکول فرق نداشته باشد. این یک معنای بسیار با عظمت و بزرگی است که از کلمه توحید استفاده می شود و شما آن را - که به قول خودتان عقیده تا قرن دهم بوده - تحقیر کرده، و اوج عظمت آن را و توحید آن را نادیده می گیرید تا یک نظری را که فلان به اصطلاح عارف به خیال خودش با کشف و شهود به آن رسیده مطرح می نماید.

و به بیان روشن تر فرق است بین این که گفته شود ما عندی الادینار واحد و من بیشتر از یک تومان بدهکار نیستم یا نزدم نیست، این وحدت عددی است و بین این که گفته شود ما عندی الادینار خاص مسکوک بسکة کذائیه و من بیشتر از یک تومان اسکناس به تاریخ کذایی و وصف کذایی ندارم یا بدهکار نیستم. این وحدت عددی در مقابل تعدد نیست. این اقرار به شیء واحدی است که تعدد ندارد.

آیه کریمه ای که خطاب به رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است: «فاعلم انه لا اله الا الله» همین معنا را می دهد.

(لا اله الا الله) به قول شما وحدت عددی است، اما معنایش این است که اله جسم نیست، جاهل نیست، عاجز نیست، محتاج نیست، (الله) واحد بالذات است؛ یعنی آنچه را شما (اله) می دانید همه دارای این صفات نقص، عجز، جهل و احتیاجند. این وحدت و وحدت عددی نیست¹ و اگر هم آن را وحدت عددی بگویند آنچه از آن تلقی و مستفاد می شود اعلی الحقایق و اشرف المطالب است.

بلی! نفی تعدد الهه و حصر آن در واحد است، اما نه واحدی که با الهه دیگر علی السواء باشد. این نفی و اثبات، بی جهت و ترجیح بلا مرجح و نفی وجود الهه و اثبات یکی از آنها نیست. نفی الوهیت عمّن لا يستحق الالوهية و اثبات آن برای من يستحقها است.

نفی الوهیت سنگ و چوب و اثبات الوهیت الله است، نه مثل نفی وجود این سنگ و اثبات وجود سنگ دیگر است.

این معنای بزرگ و عالی که اعلی المعانی است، تلقی همه از توحید قرآن تا زمان ما بوده و هست و همه هم آن را می فهمند و دشواری و غموضت ندارد و کشف و شهود نمی خواهد و دین و عقیده به کشف و شهود اشخاص و اگذار نشده است.

¹. از محقق طوسی، قدس سره نقل شده است: الوحدة ما يقال به لشيء ما واحد و العدد هو المكية المتألفة من الوحدات.

از آیات توحیدیه از هر کدام جهتی از این جهات استفاده می شود.

از مثل: «لو كان فيهما آلهة آلا الله لفسدتا» و آیه وافی هدایت دیگر: «و ما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض» نفی شریک در اداره کاینات و خلق و رزق و اماته و احیا و سایر تصرفات در عالم استفاده می شود.

و استفاد از مثل آیه: «لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة و ما من اله آلا اله واحد». رد عقیده انصار است که خدا را ثالث ثلاثة و (الله) را منطبق بر سه اقنوم و مرکب از سه جزء می دانند و اگر هم به زبان واحد بگویند مستلزم همین ترکیب یا تناقض گویی صرف است.

و اما آیاتی مثل: «و ما من اله آلا الله الواحد القهار» نیز بر همین معنا دلالت دارد که این نفی و اثبات ترجیح بلا مرجع مثل نفی عزى و العیاذ بالله اثبات لات یا معبود های دیگر که پرستش می شدند نیست، بلکه نفی همه آنها و الوهیت الله واحد القهار است و مثل این است که آنها هم الله را به صفت واحدیت و قهاریت می شناخته اند و او را در عدد الهه پرستش می کردند. لذا الوهیت آنها را نفی و برای الله الواحد القهار اثبات فرموده است و مقصود از واحدیت قاهره و قهاریت، حاکمیت و غالبیت او بر همه و سلطه و استیلاى او بر همه است، اما این که از قهاریت غیر متناهی بودن ذات و مقهوریت اشیا به نحوی که همه را شامل باشد و ذاتاً حال در شیء و واحد نباشد و احاطه وجودی بر همه ماسوی داشته باشد؛ یعنی بوجود محیط بر همه باشد و بینونتش از اشیا، بینونت عزلی یعنی بینونت شیء از شیء نباشد بلکه نظیر بینونت ذی الظلل و ظل وصفی باشد و به عبارت دیگر او از هر چیزی مسلوب شود ولی هیچ چیز از او سلب نشود، از قهاریت مذکور در آیه انصافاً چنین معنایی استفاده نمی شود و احاطه وجودی و ذاتی را افاده نمی نماید. و این کلامی که بعضی دیگر از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل نموده و آن را مستند به نهج البلاغه خطبه ۱۷۷ کرده است که: «توحیدة تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونة صفة لابینونة عزلة» اگر چه ما آن را در نهج البلاغه نیافتیم بسیار غموضت دارد. آیا مراد این است که بینونت عزلی چنانکه هر شیء از شیء و اشیا، دیگر دارد که از هم جدا و بی ارتباط و بی اطلاع از یکدیگرند بین خالق و خلق نیست و این دو به هم ارتباط دارند و از هم جدا نیستند. این احتیاج به او دارد و قائم به او است و تحت تربیت او است و مستقل از او نیست. این فقیر به او است و او غنی بالذات است. این مرزوق و مربوب است و او رازق و رب است. بینونت اگر عزلی باشد بین شیئین بینونت و جدایی تام خواهد بود. یا این که مقصود این است که شیئین و خلق و خالق ذاتاً با هم بینونت ندارند و واحدند و او احاطه وجودی به همه دارد که همه اویند و او هیچیک از

همه نیست و به صفت که همان تعینات و حدود و جودی باشد از هم جدا و ممتاز می باشند. این معنی را آیات کثیره قرآن کریم و روایات و خطبه های نهج البلاغه به صراحت و قاطعیت رد می کند و همان لیس فی الدار غیره دیار می شود و لازم می شود که صفتی هم که به آن امتیاز حاصل می شود وجود حقیقی نباشد و اصل این امتیاز صفتی صوری و مثل همان موج دریا و دریا باشد یا برای این که کمتر اشکال داشته باشد ظهور و تجلی بگویند و خلاصه معنایی است که با همه شرایع و اوضاع مسلمة عقلیه و شرعیه منافات دارد و خلاف وجدان است و همه برنامه ها را بی معنی و بی حقیقت قرار می دهد.

آیات صریحه قرآن مجید و احادیث و خطب توحیدی نهج البلاغه همه این نظر را رد می کنند و با این نظر باید همه این آیات و احادیث را کنار بگذاریم و به چند جمله متشابه که بعضاً هم مصدر معتبری ندارند اکتفا کنیم و باب استفاده از قرآن کریم و احادیث را ببندیم.

باز هم برای توضیح بیشتر عرض می کنیم این که می گویند تلقی همگان از توحید و وحدت عددی بوده است و وحدت عددی مستلزم محدودیت و مقهوریت است زیرا واحدی که وحدتش عددی است جز به تمیز آن واحد از اعداد دیگر و انسلاب آنها از او تشخیص و تعیین نمی یابد خواه واحدهای دیگر موجود باشند که در این صورت کثرت عددی محقق می شود و تشخیص هر یک از هم به همان سلب دیگران از او و صحت سلب او از دیگران است و این خود مقهوریت و محدودیت است که باید ذات باری را از آن منزّه دانست که تشخیص آن به ذات خود است و نه سلب شیء یا اشیاء دیگر از آن و خواه واحدهای دیگر موجود نباشند که در این صورت اگرچه کثرت عدد تحقق ندارد اما وحدت عددی است.

و از سوی دیگر می گویند توحید ذاتی و وحدت ذاتی که ذات حق بذاته واحد است و در مقابل آن تعدد و کثرتی فرض نمی شود به غیر نامتناهی بودن ذات اقدس او است که غیرمتناهی واحد است و وحدت او بالذات است و در قبال آن تعدد نیست، زیرا فرض غیرمتناهی دیگر مستلزم کثرت و تناهی و محدودیت هر دو و وحدت یا کثرت عددی است.

و به عبارت دیگر همان امری که موجب تناهی، محدودیت، کثرت عددی یا وحدت عددی دو واحد متناهی می شود که عبارت از سلب هر یک از آنها از دیگری است همان در فرض تعدد غیرمتناهی نیز موجب تناهی و محدودیت ما فرض انه غیرالمتناهی می شود و خلف لازم می آید بنابراین فرض غیرمتناهی دیگر در قبال غیرمتناهی و تعدد آن در قبال وحدت آن محال و مستلزم خلف است.

و اما اشياء ديگر كه همه متناهي هستند غير متناهي به آنها محدود و متميز نمي شود و غير متناهي احاطه و جودي به آنها دارد زيرا غير متناهي بينونت عزلي با آنها ندارد و تعددي كه در دو مبين حقيقي و بالعزلة هست بين آنها نيست و خلاصه به تعبيرات مختلفی كه در بيان ربط اين اشياء متناهي با غير متناهي دارند كه يا آنها را تعينات و جلوه و يا شئون و يا ظهور و تجلي و اشراق غير متناهي مي گویند غير متناهي را حقيقي فراگير همه آنها مي گویند كه بوجوده محيط بر آنها است.

اين معنی بينونت حقيقي بين خدا و خلق نيست و يك بينونت غير ذاتي و اعتباري است و از وحدت وجود باطل سر در مي آورد هر چند تعبيرات در صراحت و عدم صراحت به اين معنی تفاوت دارد ولي احاطه و جودي خدا را بر اشياء چگونه بي اشكال بيان مي کنند.

همه مي دانيم كه در مثل آيه (الذي خلق سبع سماوات طباقاً) همه آسمانهاي حقيقي و واقعي مي فهمند كه با خالق خود بينونت دارند.

مي گویند بينونت آنها عزلي نيست و به حدیثي كه در احتجاج است و قبلاً به آن اشاره شد كه بعضی به اشتباه آنرا به نهج البلاغه و خطبه ۱۷۷ نسبت داده اند احتجاج مي نمايند.

جواب اين است كه اولاً استدلال به يك روايت به فرض اين كه مرسل نباشد و مسند و صحيح باشد و دلالتش هم بر اين معنی (مغاير نبودن ذاتي خالق و مخلوق) كامل باشد در مقابل اين همه آيات قرآنيه و احاديث شريفه كه دلالت بر اين مغايرت و عدم وحدت دارد صحيح نيست و اين آيات و احاديث و تلقی - به قول شما - همه از توحيد قرينه بر عدم اراده اين معنی از آن است تا چه رسد به اين كه روايت مرسل باشد و دلالت آن هم كامل نباشد. و ثانياً مي گوييم بينونت خالق با مخلوق را ما هم عزلي نمي گوييم و خالق را منعزل از خلق نمي دانيم و قائل به تعطيل نيستيم و خلق را دائماً تحت مدد فيض، تربيت و عنایت او مي دانيم و مي گوييم: خدا قيوم آسمانها و زمين و مدبر و متصرف عالم كون و فساد است و كل يوم هو في شأن است و يدالله فوق ايديهم.

جدایی بالعزلة كه معنایش انزال خالق از خلق است عقیده يهود است و عدم انزال مذهب اهل قرآن و توحيد است: «و قالت اليهود يدالله مغلولة ايديهم ولعنوا بما قالو بل يدها مبسوطان».

و بعد از اين بيانات كه از آن معلوم مي شود مسأله غير متناهي بودن (الله) به صورتيكه غير متناهي بوجوده محيط و فراگير كاینات متناهيه گردد با عقاید توحيدیه صحیحه و هدایتهاى قرآنيه سازگار نيست، در بيان ردّ اين اشكال

(که اگر خدا لایتناهی باشد باید یا فراگیر کاینات متناهی باشد یا محدود و مقهور به سلب آنها از او و به عبارت دیگر جهت تمیز او از آنها باشد) می‌گوییم خدا همانطور که گفته شده ذاتاً غیرمتناهی است و فرض غیرمتناهی دیگر نسبت به او خلف و مستلزم تناهی و محدودیت هر دو است، بنابراین تعدد در آن متصور نیست. اما اشیاء متناهی و جودشان ذاتاً در رتبه ذات غیرمتناهی قرار ندارند بلکه غیرمتناهی خالق است و دیگران همه مخلوق، او مالک است و همه مملوک و رتبه مخلوق متأخر از خالق است. از این جهت ذات غیر متناهی در مرتبه ذات، غیرمتناهی و غیرمحدود به اشیاء متأخر از ذات خود است.

با وجود این گمان نمی‌رود آنان که به قول این اهل نظر در قرن دهم به معنی توحید و غیرمتناهی بودن ذات حضرت احدیت عز اسمه رسیده اند این تقریرها را بپذیرند زیرا آنها از این توصیف به غیرمتناهی می‌خواهند به شکلی متناهی را هم در حساب غیرمتناهی و یک واحد معرفی نمایند و احاطه و جودی بگویند لذا غموضی که در توصیف خداوند متعال به غیرمتناهی وجود دارد قابل ارتفاع به نظر نمی‌رسد.

وصف اجسام و کل ماسوی الله به متناهی و محدود و غیر خود نبودن متصور است و وصف زمان و مکان و زمانیات و اعداد و معدودات و هم چنین وصف مقدورات و معلومات افعال و رحمت الهی و ما عندالله به غیرمتناهی مثل وصف تعاقب حرکت خلق و افاضه و فیض و امثال این امور همه به غیرمتناهی متصور است.

اما وصف ذات بی مانند و بی کفو و بی مثال الهی به غیرمتناهی که به نحوی بوجوده محیط و فراگیر همه جا و همه کس و همه چیز، زمین و آسمان و جن و انس و ملائکه و جماد و نبات و غیر آنها باشد و با آنها بینونت عزلی و حقیقی نداشته باشد از کدام آیه، روایت، راهنماییها و هدایت‌های روشن صریح شرع استفاده می‌شود.

و غیر از چند کلمه که با زور تأویل و توجیه بر این مشرب به اصطلاح عرفانی و به قول مستحدث بعد از هزار سال حمل می‌نمایند همه و صدها و هزارها ظواهر آیات و احادیث و ادعیه بر عکس آن و خلاف آن دلالت دارند.

و اگر می‌گویند غیرمتناهی به این معنای فراگیر نیست پس اگر غیر و غیریتی در کار آمد همان محدودیتی را که در وحدت عددی از آن می‌گریزند باید بپذیرند و همان توحید اصحاب ائمه، علیهم السّلام، و مفیدها و صدوق‌ها و علامه حلیها و ابن سیناها و هزاران بزرگان دیگر را قبول کنند و الا این مطالب و مسالک همه همان لیس فی الدار غیره دیار و یکی هست و هیچ نیست جز او، و سه نگردد بریشم از او را... پرنیان خوانی و حریر و پرنده، و

سبحان من اظهر الاشياء و هو عينها، و انا من اهوى و من اهوى انا و هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد و امثال این به قول خودشان شطحیات می شود.

انصافاً توحید اسلام و قرآن و ائمه، علیهم السلام، و صحابه عالیقدر این اندیشه ها نبوده و در این محورها جریان نمی یابد در توحید اسلام و وجود ماسوی الله و مغایرت همه با (الله) از آیات و احادیث ظاهر و مبین است.

و در توحید فراتر از همان مدلول کلمه توحید (لا اله الا الله) و تلقی گروندگان از آن و نه منکران و مشرکین معارض آن مطلبی نیست باید به همان دلالتهای ظاهره قرآن و حدیث بسنده شود و تکلم را در بیشتر از آن موقوف نمود و به نهی شرع کردن نهاد.

تلقی مؤمنان از کلمه توحید تلقی مشرکین که می گفتند (اجعل الالهة الهأ واحداً) نیست که از این استعجاب می کردند که الهه متعدد یکی باشد و متوجه این معنای بزرگی که در این کلمه درج شده که (اله) (الله) است نبودند و فقط (اله) واحد است را از آن می فهمیدند، ولی مؤمنان (لا اله الا الله) حصر آلهه را در (الله) فهمیدند هر چند این معنی به ظاهر وحدت عددی باشد اما عدد خاصی است که به لحاظ خصوص آن این حصر ثابت است و امکان تعدد ندارد.

نهج البلاغه را ورق بزیند همه جا این اندیشه که خدا بالذات از ممکنات و مخلوقات جدا نباشد رد می شود. (کائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم) غیر از بینونت کائن قدیم از کائن حادث و موجود غیر مسبوق به عدم از مسبوق به عدم و بینونت عزلی آنها چه مطلبی را افاده می نماید؟ (بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له و بمضادته بين الاشياء عرف ان لا ضد له و بمقارنته بين الاشياء عرف ان لا قرین له) و ده ها و بیشتر فرازهای دیگر و اسماء حسنی غیر از بینونت ذاتی او با سایر کاینات چه فهمیده می شود؟ شما همانطور که در یکی از رساله های فارسی خود نوشته اید می گوئید خدا (بالذات) از ماسوی جدا نیست و بیرون از ماسوی نیست و بینونت عزلی ندارد پس با این همه آیات و احادیث و با این تلقی علما و اکابر از توحید و از کلمه توحید چه می کنید؟ یک جمله مجمل در حدیث احتجاج و بینونت بالعزلة نمی تواند همه این برداشتهای معرفتی را که همه داشته اند و دعاها و مناجات های مأثوره بر اساس آن انشا شده به خلاف ظاهر آن معنی کند.

اصلاً در باب توحید خدا، نفی غیر و تنهایی خدا و وحدت ما فی دارالتحقق مطرح نیست و دعوت انبیاء و رسالات آسمان بر آن مبتنی نیست.

این توحید انکار (الله) و خدایی است که انبیا به آن دعوت کرده اند و له الاسماء الحسنی است.

توحید انبیا توحید خالق کاینات و توحید فاعل ما پیشاء، توحید رب العالمین و مالک یوم الدین و جاعل الملائکة رسلاً و باعث الانبیا، و المرسلین، توحید اله و مبتنی بر فصل ذاتی و بینونت عزلی رب و مربوب و خالق و مخلوق جاعل و معجول و مالک و مملوک و باعث و مبعوث و به لفظی که اصطلاح شده واجب و ممکن است. توصیف خدا به غیر متناهی (و من هو محیط بوجوده علی ما سواه) مطلب دیگری است که با این دریافتها سازش ندارد و به قول شما بعد از هزار سال طرحی را می ریزد که برای این که گفته نشود این طرح جدید و جدا از هدایت انبیا و مکتب اسلام و اهل بیت، علیهم السلام، است تلاش کرده اید بگویید در کلمات حضرت مولی الموحدین، علیه السلام، به آن اشاره شده و پیشینیان به آن نرسیده اند.

و حاصل این که ما هر چند می اندیشیم نمی توانیم بپذیریم که مفهوم توحید که اساس اسلام و دعوت قرآن است تا یک هزار سال بر بزرگان صحابه و اجله علماء و متکلمین و حکماء مخفی مانده تا فلان و بهمان آن را از پرده اختفا بیرون آورند.

بسیار تعجب انگیز است که شخص تصور کند شارع مقدس این مسئله اساسی توحید را مهمل گذارده و به گونه ای مطرح و تبلیغ کرده که حق از آن واضح نشده و به عبارت دیگر به گونه ای که حق از آن واضح شود و در طول یک هزار سال موجب گمراهی نشود آن را تبلیغ نکرده باشد و مطلب به این اهمیت را که اهم مطالب است به طور روشن بیان نفرموده باشد تا مدعیان کشف و شهود آن را مطرح کنند و شیعه گرفتار سخنان آنها نیز آنرا دور از هدایت اهل بیت، علیه السلام، نداند و سعی و تلاش کند که بگمان خودش از لای این همه کلمات امیرالمؤمنین - علیه السلام - که بیشتر و بلکه همه اش این مکتب عرفانی را در می نماید استخراج کند.

واقع هم همین است که صحابه عالیقدر و محمد بن مسلم ها و ابان بن تغلب ها و صدها صحابه بزرگ و شیخ مفیدها و طوسی ها و علامه حلیها با این مبانی عرفانی آشنا نبوده و متهم به داشتن آنها نشده اند. آنان نه فصوص و شروح آن و نه اسفار خوانده بودند و نه با ابن فارض و ابن العربی اهل مفاوضه و محاوره بوده اند. آنها در همان مکتب اهل بیت - علیهم السلام - و مدرسه ائمه - علیهم السلام - کسب علم و معرفت نموده بودند.

بسیار اسباب شرمندگی است که قرآن کریم به شخص اول ممکنات و خواجه ی کاینات، صلی الله علیه و آله و سلم، خطاب می فرماید: «فاعلم انه لا اله الا الله» و می فرماید: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم» ولی این مدعیان عرفان که خودشان و مریدانشان آنها را عرفا می خوانند می گویند:

توحيد العوالم لا اله الا الله و توحيد الخواص لا موجود الا الله

آيا توحيدى كه پيامبر اعظم - صلى الله عليه و آله و سلم - به دانستن آن مخاطب شده هر چند خطاب از باب «اياك اعنى واسمعى يا جارة» باشد، و توحيدى كه خدا و ملائكه بر آن شهادت مى دهند توحيد عوام است؟

لازم به تذكر است كه لا اله الا هو در مثل اين آيه و مثل هو الله الذى لا اله الا هو معنايش همان لا اله الا الله است كه در آن دو آيه است و از جهت معنا با هم فرق ندارند اختلاف تعبير براى اين است كه در آن دو آيه كلمه شريفه (الله) قبلاً ذكر شده است و تعبير از آن به ضمير تحرز از تكرار و تأكيد بر توحيد است نه اين كه هو اشاره به معنایی باشد كه (الله) بر آن دلالت نداشته باشد.

و نظير اين كلام است گفتار آنكه گفته است:

اعلم أن توحيد لا اله الا الله عامى و هم اهل العبارة، و التوحيد بلا اله الا هو هو مقام الاشارة، و التوحيد بلا هو الأ هو فهو توحيد ارباب اللطائف من الاولياء، و أما التوحيد بلا هو الأ هو فهو توحيد ارباب الحقايق من الانبياء و الاولياء البالغين حد الكمال و ليس وراء عبادان قرية.

مى گوئيم يا الله سبحانك و بحمدك سبحان الله عما يصفون سبحان الله عما يقولون لانحصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك، لانصفك الابما و صفت به نفسك و لاندعوك الأ باسماء سميت نفسك بها ضلّ من تكلم فيك و هدى من تكلم عنك اغفر لنا زلاتنا ولا تؤاخذنا باقوالنا، لا يلىق باهل البصيرة و ارباب الفطنة و المعرفة الا النظر فى ملكوت سمائك و ارضك و آثار قدرتك و عظم خلقك فسبحانك ما اعظم ما نرى من خلقك و ما اصغر عظيمه فى جنب ما غاب عنا من قدرتك، جميع ما فى الكون ناطق بتسبيحك و مجدك و ان من شىء الا يسبح لاحول و لاقوة الا بك و انت العلى العظيم.

چقدر جرأت و جسارت مى خواهد كه شخص كلمه طيبه لا اله الا الله را كه آن همه از آن تعظيم شده و از آن كلامى سنگين تر و عظيم تر در ميزان انبياء و اوليا نيست تحقير نمايد و آن را توحيد عامى بگويد و ساخته خود را (لا هو بلا اله) را توحيد ارباب حقايق انبياء و اوليا بداند.

تكاد السماوات يتفطرن من كلام هؤلاء المعجبين بما نسجوه من الاصطلاحات و تنشق الارض و تخر الجبال هداستغفر الله ربي و اتوب اليه و قد كان اللائق بى ايضاً ان لا الج فى هذا البحر الذى لا ساحل له و لا ينجو من وقع فيه الا عصمه الله و تمسك بسفينة النجاة و الذين هم امان من الضلال محمد و آله الابرار صلوات الله عليهم اجمعين

فياربي لاتواخذني بجهلي ولا تجعل ما كتبت حجة على بل اكتبه في صحيفة حسناتي فاني ما اردت بذلك الا
وجهك الكريم فاغفر لي يا ارحم الراحمين واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين.

٦ جمادى الاول / ١٤٢٠ / طهران

لطف الله صافي

www.daralsadegh.net